

DOI: <https://doi.org/10.22067/jlkd.2023.83382.1177>

A Comparative Study of Linguistic Romanticism in the Poems of Ebtehaj and Ansi al-Haj using a Cognitive Approach

Salim Ghaderi Taphe Rasht¹

*PhD Candidate in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran*

Naser Hosseini²

*Assistant Professor in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran (Corresponding author)*

Ardashir Sadraddini³

*Assistant Professor in Arabic Language and Literature,
Islamic Azad University, Mahabad Branch, Mahabad, Iran*

Received: July 12, 2023

Accepted: August 14, 2023

Abstract

Cognitive linguistics, as one of the main categories of cognitive science, looks at language as a tool for discovering the structure of the human cognitive system. Cognitive semantics, as one of the basic fields of cognitive linguistics, has various theories such as image schemas, conceptual fusion, mental spaces, permission, and metaphor. The contemporary Arab and Iranian poets' attention towards the romantic school is considered the starting point of transformation in contemporary poetry, and the romantics are among the leading groups whose efforts started the transformation of Arabic and Persian literature and producing works that fits the contemporary era. Although the number of these groups was small at the beginning and they mostly considered changes in the meaning of poetry, it didn't take long for their number to increase and in a short period of time, they changed the content and structure of contemporary Arabic and Persian poetry. This influence was so wide that between the two world wars, the most prominent Arab and Farsi-speaking poets who created universal works were followers of the romantic school. The connection between the world's social disorders and sadness, which is one of the main themes of romantic poetry, is one of

1. Email: ghaderiselim1361@gmail.com

2. Email: Naserhosini1401@gmail.com

3. Email: Ardashir.sadraddini@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

the factors helping the expansion and permanence of this deep influence. An attempt was made in this study do a comparative study of linguistic romanticism in the poems of Ansi al-Haj and Houshang Ebtehaj. For this purpose, the concepts of cognitive linguistics and comparative criticism were used.

Keywords: Ansi al-Haj, Houshang Ebtehaj, Romanticism, Cognitive Linguistics, Comparative Criticism

بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در اشعار هوشنگ ابتهاج و انسی الحاج با رویکردی شناختی

سلیم قادری تپه رشت، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.^۱
ناصر حسینی، استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران. (نویسنده مسئول)^۲
اردشیر صدرالدینی، استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.^۳

صص ۱۲۱-۱۴۳

چکیده

زبان‌شناسی شناختی، به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی علوم شناختی، رویکردی است که به زبان، به‌مثابه ابزاری برای کشف ساختار نظام شناختی انسان می‌نگرد. معنی‌شناسی شناختی، به‌عنوان یکی از حوزه‌های اساسی زبان‌شناسی شناختی، دارای نظریه‌های مختلفی مانند طرح‌واره‌های تصویری، آمیختگی مفهومی، فضاها‌ی ذهنی، مجاز و استعاره است. گرایش شاعران معاصر عرب و ایران به مکتب رمانتیک، نقطه آغازین تحول در شعر معاصر به شمار می‌رود و رمانتیک‌ها از گروه‌های پیشتازی هستند که دگرگونی ادبیات عربی و فارسی و همچنین همگامی آن با عصر جدید، با تلاش‌های آنان شروع شد. هرچند تعداد این جماعت در ابتدا اندک بود و بیشتر تغییر در حوزه معانی شعر را مدنظر داشتند، اما طولی نکشید که شمار آن‌ها بیشتر شد و در مدتی کوتاه، محتوا و ساختار شعر معاصر عربی و فارسی را دگرگون ساخت. این تأثیرگذاری به حدی گسترده بود که در فاصله میان دو جنگ جهانی، برجسته‌ترین شاعران عرب و فارسی‌گو که آثاری جهانی پدید آورده‌اند، از پیروان مکتب رمانتیک هستند. پیوند میان نابسامانی‌های اجتماعی جهان و اندوه که یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر رمانتیک است، از عوامل گسترش و ماندگاری این تأثیرگذاری ژرف به شمار می‌رود. بدین ترتیب، در تحقیق حاضر تلاش بر آن است تا به «بررسی تطبیقی رمانتیسیم زبانی در اشعار انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج» پرداخته شود. در این رهگذر از مفاهیم زبان‌شناسی شناختی و نقد تطبیقی بهره گرفته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انسی الحاج، هوشنگ ابتهاج، رمانتیسیم، زبان‌شناسی شناختی، نقد تطبیقی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۳

پست الکترونیکی:

1. ghaderisalim1361@gmail.com

2. Naserhosini1401@gmail.com

3. Ardashir.sadraddini@gmail.com

۱. مقدمه

علوم شناختی^۱، به‌عنوان پدیده‌ای نوظهور در قرن بیستم میلادی پدید آمد و تاکنون گسترش قابل توجهی داشته است. علوم شناختی، مطالعه علمی ذهن است؛ منظور از ذهن، مجموع نمودهای هوشمندی و هوشیاری مانند «تفکر»، «استدلال»، «حافظه»، «احساس» و نیز تمام روندهای ناهوشیارانه شناختی است (لیکاف ۱۹۹۳،^۲: ۲۴۸). یکی از شاخه‌های مهم علوم شناختی، زبان‌شناسی شناختی^۳ است (حسن دخت فیروز، ۱۳۸۸: ۲). در زبان‌شناسی شناختی، زبان انعکاس‌دهنده الگوهای اندیشه و ویژگی‌های اساسی ذهن انسان است. زبان‌شناسی شناختی، متشکل از دو بخش عمده، یعنی معنی‌شناسی شناختی^۴ و دستور شناختی است (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۳۴). به دلیل اهمیت زیاد معنا در زبان‌شناسی شناختی، معناشناسی شناختی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (لانگاکر ۲۰۰۸،^۵: ۶۷). معنی‌شناسی شناختی، به مطالعه علمی معنا می‌پردازد و شامل چند نظریه است که از جمله آن‌ها، «مجاز و استعاره»^۶ است (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۱: ۲۴). از دیدگاه شناختی، مجاز و استعاره، نگاشتی مفهومی تلقی می‌شود که در آن یک قلمروی تجربی (مقصد) از طریق قلمروی تجربی دیگر (مبدأ) درک می‌شود و نکته مهم اینکه، هر دوی این قلمروها، دارای قلمروی تجربی مشترکی هستند (بارسلونا^۷، ۱۹۵۲: ۱۲). در زبان‌شناسی شناختی، نگرش سنتی نسبت به مجاز و استعاره به‌عنوان داشتن تنها نقش زینت کلام، ملغی است و مجاز و استعاره فرایندی مفهومی تلقی می‌شود که جایگاه آن در اندیشه است و در زبان، نثر یا شعر، نمود می‌یابد (گندم‌کار و طبیب‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۵۸-۱۵۳). سراج و محمودی بختیاری (۱۳۹۷) نیز، به نقل از لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) معتقدند استعاره و مجاز و استعاره در شعر، در کنار داشتن نقش زیبایی‌آفرینی، با نظام‌های مفهومی سروکار دارند. از دیدگاه شناختی، کاربرد مجاز و استعاره در شعر، حاصل خلاقیت شاعر در استفاده از همان نظام مجاز و استعاره مشترک در بین افراد عادی جامعه است (لیکاف و ترنر ۱۹۸۹: ۱۸۶،^۸). بر این اساس و به دلیل اهمیت موضوع، «شعرشناسی شناختی»^۹ پدید آمد.

شعرشناسی شناختی رشته‌ای جدید و مقبول در مطالعه ادبیات است که بنیان آن بر علوم شناختی و زیرشاخه‌های

-
1. cognitive sciences
 2. G. Lakoff
 3. Cognitive Linguistics
 4. Cognitive semantics
 5. R.W. Langacker
 6. metonymies
 7. A. Barcelona
 8. M. Turner
 9. Cognitive Poetics

آن قرار دارد. این رشته عموماً برای هر رویکرد ادبی به کار می‌رود که از علوم شناختی به مثابه یک چهارچوب توصیفی، الگوبرداری می‌کند. براین اساس، شعرشناسی شناختی در بررسی متون ادبی از نگرش‌ها، ساختارها و روش‌شناسی زبان‌شناسی شناختی (مانند مجاز و استعاره) استفاده می‌کند. هدف تحلیل شعرشناسی شناختی این است که مشخص کند خواننده چگونه به درک ویژه‌ای از شعر و تفسیر اولیه آن دست یافته است. به‌طورکلی، باید گفت که شعرشناسی شناختی، پیوستار موجود میان زبان ادبی خلاق (شعر) و زبان خلاق در کاربرد روزانه را نشان می‌دهد (استاکول^۱، ۲۰۰۲: ۹-۱).

یکی از مباحث مهم شعرشناسی شناختی، پدیده مجاز و استعاره است که به تفصیل در مباحث بعدی به آن اشاره خواهد شد. نکته مهم در مورد آن این است که پدیده مفهومی مجاز و استعاره، برخلاف اهمیت اساسی‌اش، مثل دیگر نظریه‌های معنی‌شناسی شناختی مانند «استعاره»، «طرح‌واره» و... موردتوجه لازم و کافی قرار نگرفته است؛ بنابراین، ضرورت می‌یابد تا مجاز و استعاره مفهومی در اشعار مختلف موردبررسی قرار گیرد؛ چراکه نتایج چنین پژوهش‌هایی می‌تواند در تفسیر شفاف‌تر اشعار کمک‌کننده باشد.

مکتب رمانتیسم یکی از مکتب‌های ادبی است که در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در جامعه اروپایی به وقوع پیوست. نهضت رمانتیسم پیروان بسیاری در سراسر جهان داشته که به پیروی از پیشروان این مکتب آثار خود را به خواننده عرضه می‌داشتند. مکتب رمانتیک، تأثیر شگرف بر شعر معاصر عربی نهاد. شاعران و نویسندگان معاصر عرب در پرتو آشنایی با آثار ادبای غرب به فعالیت‌های مستمر در جهت نشر مفاهیم و تفکرات رمانتیک دست زدند. به‌گونه‌ای که در نیمه قرن بیستم، مهم‌ترین شاعران عرب، آثاری برجسته در سطح ادبیات جهانی، با رنگ رمانتیکی پدید آوردند. در میان شاعران رمانتیک نام انسی الحاج دیده می‌شود. در ایران نیز بعد از انقلاب مشروطیت، تأثیرات رمانتیسم اروپایی شاعرانی را با ویژگی‌های سبکی خاص به وجود آورد. ازجمله نیما، گلچین گیلانی، فروغ فرخزاد، نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج و... اما می‌توان ریشه بعضی از ویژگی‌های این مکتب را به‌نوعی در شرق جستجو کرد، در بین سبک‌های کهن فارسی، سبک عراقی بیشترین شباهت را با مکتب رمانتیسم اروپایی از نظر تخیل، احساس‌گرایی، عشق، غم و اندوه و درون‌نگری- که از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیسم است- دارد. این مکتب دارای مؤلفه‌های بسیاری ازجمله عشق، آزادی، گرایش به طبیعت و نوستالژی و حسرت و... است. ازاین‌رو، ادبیات رمانتیک برخلاف کلاسیک، که بیشتر به عقل تکیه دارد، متکی به شور و احساس و تخیل است.

اساس بینش و ادراک رمانتیک، عنصر شخصی و فردی است. هنر کلاسیک محدود و متناهی را تصویر می‌کند، هنر رمانتیک نامحدود و لایتناهی را در نظر دارد. این مکتب دوشاخه فردی و احساسی دارد، پرداختن به عوالم شخصی و اجتماعی و انعکاس وقایع جامعه و تلاش برای تغییر اجتماع. از درون‌مایه‌های اولیه اشعار رمانتیک این بود که احساسات را بر عقل برتری می‌داد و یا بیشتر حزن و اندوه خود را در شعر نمایان می‌کرد، همچنین علاقه به طبیعت بکر و وحشی از ویژگی‌های آشکار نویسندگان این مکتب بود.

گفتنی است، الحاج و ابتهاج دو شاعر توانای معاصر بودند که به علت شرایط نامطلوب جامعه خود، از نظر فکری به هم نزدیک شدند و مهم‌ترین اشعار آن‌ها، مربوط به زمانی است که در غم وطن خود شریک شده‌اند که در تحقیق حاضر به صورت تطبیقی اشعار هر دو شاعر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

شعر انسی الحاج، گزارش احساسات و عواطفی چون غم و اندوه است از دغدغه‌هایمان که با زبانی صمیمی، روان و دل‌نشین بیان شده، غم و اندوهی که گاه از هجران معشوق، دوری از وطن و مرگ عزیزان و گاه نیز از ناکامی‌ها، شکست‌ها و یا غم افراد جامعه و دیگران نشأت می‌گیرد. الحاج غم و اندوه خود و جامعه را به گونه‌ای بیان می‌دارد که خواننده را با خود هم‌دل می‌کند. این احساس بیشتر از غم افراد جامعه ابراز می‌شود و شاعر را نیز در غم فرو می‌برد: «زمن القبور الدهنی / یا زمن انعقاد الارث یا زمن الشعر الدهنی / النجدة! / یا زمن العکر الدموی / یا زمن! / فلترفع و تعش» (الحاج، ۱۹۹۴: ۱۰۴). زمان گنبد چریگون / ای زمان اجتماع ارث، ای زمان شعر چریگون / کمک! ای زمان تیره و خون‌بار / ای زمان من! / از من دست بردار تا جانی تازه بگیری.

در نگاه انسی الحاج مرگ و یادکرد آن با مرگ‌اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ‌اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان‌هاست؛ در حالی که مرگ در شعر الحاج، چنانکه در نمونه‌های اشعار خواهیم دید، تفسیر دیگری داشته و دریچه‌ای است که امید دیگری را بر او می‌گشاید: «انتظر و صدیر عظامی / ما من مقعد اشد تحطماً / اود بو أبکی لأنتک سافرت / أظفر للعتبة و أنادی / أحبک! تجنبی» (همان: ۷۰). «انتظار می‌کشم با صدای استخوان‌هایم / جایگاهی شکننده‌تر از این نیست / دوست دارم که ای کاش می‌توانستم گریه کنم چراکه تو سفر کردی، به‌سوی در می‌دوم و فریاد می‌زنم / دوستت دارم! دوستم داری.

شب از مفاهیمی است که در شعر معاصر دلالت‌های متفاوتی دارد. انسان‌وارگی یا تشخیص، همان شخصیت بخشی به اشیاء است. در این تکنیک محسوسات و مادیات با ویژگی‌های انسانی وصف می‌شوند. افشاگری، حمایت کردن، و مرگ از مؤلفه‌های انسانی است که انسی به شب اسناد می‌دهد و شب را در هیئت انسان به تصویر می‌کشد.

وی در این قصیده از دیوان لن، شب را حامی معشوق خود خطاب می‌کند و می‌گوید: «أسدل رأسی علی جبینی / فتحدجني عينک الوحيدة من أسفل / النهار يترکی الليل یحمیک / النهار یدفعنی «لک اللیل!» / فأرکض / اللیل رجل! / أهرب این و أنا الأفق؟» (همان: ۲۸): سرم را بر پیشانی ام فرو می‌اندازم / چشمان تنهای تو از پایین به من خیره شده است / روز مرا به حال خود می‌گذارد و شب تو را حمایت می‌کند / روز مرا از خود دور می‌کند، شب برای تو است / پس به پیش می‌روم / شب مردی است! / به کجا بگریزم در حالی که من خود افق هستم.

ابتهاج نیز از جمله شاعرانی است که در پرداختن به خواش‌های درون و رنج‌های روحی و رمانتیسم طبیعت، مهارت‌های زیادی دارد. شعر او از عناصر زیبای طبیعت سرشار است. همچنین وی از دلدادگی‌های خود به معشوق سخن می‌گوید و گاه آن را با رمانتیسم غم تلفیق نموده از هجران و بی‌وفایی یار ناله می‌کند. در رمانتیسم فردگرا نیز گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاهی سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از کل جامعه سخن می‌گوید. همچنین او از شاعران موفق در عرصه رمانتیسم جامعه‌گراست. مهم‌ترین مسائلی که در رمانتیسم جامعه‌گرای این شاعر بررسی می‌شود، توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنائی به مسائل اجتماعی، امید و آرمان‌گرایی است.

ابتهاج نیز در اشعار خود به رمانتیسم فردی و اجتماعی توجه کرده است. در رمانتیسم فردگرا، ابتهاج گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاه سخن «من» را در قالب «ما» می‌ریزد و از کل جامعه سخن می‌گوید: «نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم / زبانم در دهان باز، بسته است / در تنگ قفس بازست و افسوس / که بال مرغ آوازم شکسته است» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۵۳). در شعر رمانتیک، غم و اندوه، فردی و شخصی است و شاعر چنان در بند «من» شخصی خویش گرفتار شده، که نمی‌تواند هیچ چیز را خارج از چهارچوب تنگ خود تصور کند. همچنین، نگاه ابتهاج به طبیعت یک نگاه درون‌گرایانه است و او طبیعت را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که می‌خواهد، می‌بیند و مجسم می‌کند. توصیفات و تصویرگرانی شاعر از طبیعت آن قدر قوی و تأثیرگذار است که خواننده می‌تواند با خواندن هر بیت از آن، صحنه توصیف‌شده را در ذهن خود مجسم نماید: «صبح می‌خندد و / باغ از نفس گرم بهار / می‌گشاید مژه و می‌شکند مستی خواب. / آسمان تافته در برکه و، زین تابش گرم / آتش انگیزخته در سینه افسرده آب» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۱۳). در شعر مرجان، موضوع شعر چنانکه از عنوان آن پیداست، تازه و بی‌سابقه است که در شعر وی مجال بروز یافته است. ابتکار موضوع و توجه به سنگی در زیر امواج آب و برای الو حیات قائل شدن، و احوال زندگی او را در زیر آب‌های بیکران تصور کرد.

هوشنگ ابتهاج با استفاده نمادین از عناصر و پدیده‌های افکار و عقاید و عواطف خود را بیان می‌کند و به نقل و نقد مسائل اجتماعی و فرهنگی زمانه خویش می‌پردازد. در شعر «زمین» شاعر احساس خود را نسبت به منطقه زندگی خود و فرهنگ عامه مردم بیان می‌دارد و این چنین با زمین به مغالزه می‌نشیند: «ای مادر، ای زمین! امروز، این منم که ستایشگر توام. / از تست ریشه و رگ و خون و خروش من. / فرزند حق‌گزار تو شاکر توام. / بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت / تو ماندی و گشادگی بی‌کرانه‌ات. / طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت / از آتش گداخته جاودانه‌ات» (همان: ۸۲-۸۳). همچنین ابتهاج عشق را معنایی متعالی می‌بخشد: عشق موهبتی است که در سراسر شعر وی جریان دارد: «پیش رخ تو، ای صنم! کعبه سجود می‌کند / در طلب تو آسمان جامه کبود می‌کند / حسن ملانک و بشر جلوه نداشت این قدر / عکس تو می‌زند در او: حسن نمود می‌کند... / در دل بینوای من عشق تو چنگ می‌زند / شوق به اوج می‌رسد، صبر فروود می‌کند... / عطر دهد به سوختن، نغمه زند به ساختن / وه که دل یگانه‌ام کار دو عود می‌کند» (همان، ۱۳۸۱: ۱۲۰)؛ و سایر اشعار وی که به سبک رمانتیک نوشته شده است.

پژوهش حاضر ادبی به بازتاب رمانتیسم ادبی در سروده‌های معاصر عربی و فارسی با تأکید بر شعر انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج اختصاص دارد و در این پژوهش مکتب رمانتیسم غربی و ویژگی‌های آن بررسی و به تحلیل و ارزیابی آن ویژگی‌ها در سروده‌های عربی و فارسی به‌ویژه در اشعار انسی الحاج و هوشنگ ابتهاج پرداخته شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در مورد مکتب رمانتیسم و جلوه‌های آن در اشعار الحاج و ابتهاج به‌صورت تطبیقی، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما به برخی از پژوهش‌های به نسبت مرتبط اشاره می‌شود: طهماسبی عدنان، امینی، ادیس (۱۳۹۳)، «سوررئالیسم در شعر انسی الحاج، مجموعه «لن»؛ این پژوهش کوشیده است مؤلفه‌ها و مشخصه‌های سوررئالیستی نخستین و جنجال‌برانگیزترین مجموعه شعری او، «لن» را با رهیافت تحلیل توصیفی، بررسی و نقد کند. نتایج، بیانگر تأثیرپذیری عمیق شاعر از زیبایی‌شناسی سوررئالیستی و منابع معرفتی این مکتب است، به‌گونه‌ای که وفور مفاهیم سرکش و خرد گریز، تصاویر متناقض نما، آشنایی زدایی‌های نامتعارف، گسست رشته زمان و شکست منطق زبان در این مجموعه شعری، نشانگر روایت شاعر از جهان رؤیا است که سوررئالیست‌ها آن را واقعیت برتر می‌نامند.

امین مقدسی، ابوالحسن و همکاران (۱۳۹۷)، «بررسی و تحلیل عنصر زمان در شعر انسی الحاج (با تکیه بر دیوان لن)»؛ نتایج پژوهش حاکی از آن است که زمان در شعر انسی الحاج متأثر از گرایش‌های سوررئالیستی او بوده و

از حضور فعالی برخوردار است و بیش از آنکه به معنای زمان واقعی و خارجی باشد، بر زمان رؤیایی، ذهنی و درونی دلالت دارد. فعل مضارع که به نوعی دال بر پویایی و استمرار سیالیت است، در این دیوان بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و در موارد بسیاری هم مرز گذشته، حال و آینده را درهم شکسته و به نوعی بر لازماني دلالت دارد.

محمدپور، محمدامین، بابا صفری، علی اصغر (۱۳۹۴)، «بررسی ویژگی‌های محتوایی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج»؛ در این مقاله نگارنده به بررسی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج پرداخته است و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که وی در حوزه رمانتیسم فردگرا از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و در رمانتیسم جامعه‌گرا، سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از جامعه می‌سراید. مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در شعر ابتهاج عبارت‌اند از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید، آرمان‌گرایی.

رسول نیا، امیرحسین، آقاجانی، مریم (۱۳۹۱)، «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری»؛ در این مقاله با یافتن نقاط تلاقی اندیشه این دو شاعر، به تطبیق مفاهیم مطرح‌شده در اشعارشان پرداخته‌ایم. به همین منظور، ویژگی‌هایی چون توجه به مسائل اجتماعی، تعهد نسبت به وطن، جایگاه عشق در مبارزه، ذهنیت غنائی نسبت به مسائل اجتماعی و ... مورد تطبیق و بررسی قرار گرفته است.

کتاب

میرزایی، لیلا (۱۳۹۶)، «جلوه‌های رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج»؛ آنچه نگارنده در این جستار به آن می‌پردازد، نگاهی است که به اشعار امیر هوشنگ ابتهاج در عرصه رمانتیسم و واکاوی سلسله افکار و اندیشه وی معطوف می‌شود. لذا با بررسی اشعار وی در این کتاب از این منظر ملاحظه می‌گردد در غالب موارد مؤلفه‌های رمانتیسم فردی در دوره اول و مؤلفه‌های رمانتیسم اجتماعی در دوره دوم شاعری نمود یافته است که این امر نشان می‌دهد تحولی که سایه در مقدمه بر سراب از آن سخن می‌گوید، در مجموعه‌های بعدی، تحقق یافته است.

۳. مبانی نظری

نگرش شناختی، یکی از نگرش‌های غالب در زبان‌شناسی امروز است. زبان‌شناسی شناختی، یک دیدگاه ذهنی-زبانی است؛ به این معنا که با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد؛ بنابراین، از این نگاه، مطالعه زبان، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است (رادن، ۱۹۹۹: ۲-۱). معنی‌شناسی شناختی، به عنوان یکی از بخش‌های پایه و اساسی زبان‌شناسی شناختی، توسط لیکاف (۱۹۸۷) برای اولین بار معرفی شد

(صفوی، ۱۳۷۹: ۳۶۷). معنی‌شناسی شناختی، بر روی مدل‌ها و سازوکارهای شناختی تأکید می‌کند که ورای فعالیت‌های زبانی قرار دارند. در معنی‌شناسی شناختی، عملکردهای عالی شناختی ما که معنا و استدلال را ممکن می‌سازند، در امتداد فعالیت‌های حواس ما قرار دارند و غیرقابل تفکیک از آن‌ها هستند (رادن، ۱۹۹۹: ۱-۲). معنی‌شناسی شناختی، دارای نظریه‌های مختلفی مانند «مجاز و استعاره»، «استعاره»، «طرح‌واره»، «فضاهای ذهنی» و... است. در این میان، نظریه «مجاز و استعاره» بسیار بااهمیت محسوب می‌شود، زیرا خود زیربنای دیگر نظریه‌های معنی‌شناسی شناختی مانند «استعاره»، «طرح‌واره» و... را تشکیل می‌دهد (صرفی، ۱۳۸۸: ۱۲۱). لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۳۵-۴۱) نخستین دانشمندانی هستند که به بررسی مجاز و استعاره در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی پرداختند. به نظر آن‌ها (همان)، مجاز و استعاره پدیده‌ای مفهومی است که ریشه در ذهن انسان دارد، بنابراین، قلمروی ظهور آن از ادبیات فراتر می‌رود و در سراسر زبان، نثر یا شعر، تجلی می‌یابد. لیکاف و جانسون (همان) بیان می‌کنند که نظام شناختی ذهن بشر که اندیشه و عمل ما بر پایه آن قرار دارد، در ذات خود مجاز و استعاره است. براین اساس، زبان، به‌عنوان یکی از رفتارهای انسان، به نحوی نظام‌مند به تصورات مجاز و استعاره موجود در ذهن بستگی کامل دارد. علاوه بر زبان، حوزه‌های متعدد دیگری نیز هستند که مجاز و استعاره در آن‌ها نمود می‌یابد مانند «نقاشی»، «موسیقی»، «فیلم»، «زبان بدن»، «زبان اشاره‌ای» و... (لیتل‌مور^۱، ۲۰۱۵: ۱۹۷-۱۹۱).

رومن پاکوبسن (۱۹۵۶: ۴۶-۴۴) نیز معتقد است مجاز و استعاره شیوه‌ای بنیادین در تفکر است که در زبان و دیگر رفتارهای انسان بازتاب می‌یابد.

زبان‌شناسان دیگری مانند کووچش و رادن (۱۹۹۸: ۳۹)، فاس^۲ (۱۹۹۷: ۱) و نانبرگ^۳ (۱۹۷۹: ۱۶۰) نیز در همین راستا، مجاز و استعاره را پدیده‌ای شناختی می‌دانند که در آن یک هستی مفهومی، مشابه، برای هستی مفهومی دیگر (مقصد)، درون همان قلمرو یا الگوی شناختی آرمانی، دسترسی ذهنی فراهم می‌کند. زبان‌شناسان مذکور (همان) معتقدند مجاز و استعاره مفهومی، یک ابزار زبانی برای بیان اندیشه نیست، بلکه ذهن و تفکر انسان، بر پایه آن قرار دارد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۳۵-۴۱) پدیده مجاز و استعاره را فرایندی بسیار مهم در نظام مفهومی بشر می‌دانند، زیرا مفاهیم انتزاعی که از روی اجزای سازنده آن‌ها نمی‌توان به درک کاملی از آن‌ها دست یافت، ذهن انسان این‌گونه

-
1. j. Littlemore
 2. D. Fass
 3. G. Nunberg

مفاهیم را بر اساس مفاهیم ملموس و عینی تری که ساختار دقیق و مشخصی دارند، درمی یابد و به این صورت، به مفاهیم انتزاعی، ساختار روشنی می بخشد، چنین فرایندی به شکل گیری مجاز و استعاره مفهومی منتج می شود و مفاهیمی که از این راه درک می شوند، مفاهیم مجاز و استعاره هستند. آن ها (همان) معتقدند معمول ترین موضوعات تا پیچیده ترین نظریه های علمی را فقط از طریق مجاز و استعاره می توان درک کرد.

نظام مفهومی مجاز و استعاره در کانون درک ما از تجارب جهان قرار دارد و همچنین تا اندازه زیادی وابسته به فرهنگ است. به دلیل آنکه، قلمروهای تجربه در فرهنگ های مختلف، متفاوت است؛ بنابراین، پدیده مفهومی مجاز و استعاره در تناسب با هر فرهنگ، به صورت متفاوتی تظاهر می یابد (بارسلونا، ۱۹۵۲: ۱۵).

لیتل مور (۲۰۱۵: ۴-۱۹۷) نیز معتقد است مجاز و استعاره مفهومی، اساساً روشی است که از طریق آن، مفهوم سازی یک حوزه از تجربه در قالب حوزه دیگری بیان می شود. وی (همان) می افزاید که مجاز و استعاره مفهومی، میانبری در تفکر، زبان و ارتباطات انسان است که به وسیله آن، می توان بیش ترین مفاهیم را در قالب تعداد کمتری از کلمات بیان کرد.

به طور کلی، بنیان مجاز و استعاره مفهومی بر مجاورت قرار دارد و دارای نقش های متعددی است که از آن میان، می توان به دو نقش مهم ارجاعی و برجسته سازی اشاره کرد. نقش ارجاعی باعث می شود تا نام یک پدیده را به جای نام پدیده ای دیگر که با آن مجاورت و ارتباط دارد، آورده شود؛ اما به وسیله نقش برجسته سازی مجاز و استعاره می توان برخی ویژگی های یک پدیده را با اهمیت و مهم یا بالعکس کم اهمیت جلوه داد (لیتل مور، ۲۰۱۵: ۹۰-۷۳).

از مباحث مهمی که در نظریه مجاز و استعاره مفهومی توسط لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) مطرح شد و مورد تأیید و استفاده محققان بعدی هم قرار گرفت، مبحث مجاز و استعاره قراردادی و مجاز و استعاره شعری است. مجاز و استعاره قراردادی به آن هایی گفته می شود که هر روز در گفتار رسمی و غیررسمی یک جامعه زبانی به کار می رود و آن قدر عادی شده است که تنها با نگاهی دقیق می توان به مجاز و استعاره بودنشان پی برد؛ اما درک مجاز و استعاره شعری، مستلزم فهم و آشنایی با مجاز و استعاره قراردادی است، زیرا شاعران از مجاز و استعاره قراردادی در گفتار روزمره بهره می گیرند و آن را گسترش می دهند تا جنبه های دیگری از واقعیت را نشان دهند، بنابراین، مجاز و استعاره شعری، بسط همان مجاز و استعاره قراردادی است (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۸۶).

۴. استعاره ها و مجازهای شناختی در اشعار ابتهاج و انسی الحاج

ابتهاج شاعری متعهد و حساس است و با تجربه تلخی که از زندان دارد حس غم و اندوه و ناامیدی خود را که مشترک

با بسیاری از انسان‌های دربند است به شعری که جولانگاه احساس اوست می‌کشاند و از این‌رو کلامش در دل مخاطب می‌نشیند و عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد. وجه دیگر تأثیرپذیری مخاطب از شعر ابتهاج آن است که او در اغلب شعرهایش از زبان مخاطب استفاده می‌کند. این ویژگی باعث می‌شود خواننده شعر، خود را در جایگاه مخاطب شاعر قرار دهد و فاصله میان او و شاعر کمتر شود و در نتیجه بیان صمیمی و فضای عاطفی تقویت گردد. به‌طور کلی، می‌توان گفت تصویر ابتهاج در ارغوان، تصویر انسانی دردمند و داغدار است که درد او فردی نیست بلکه از نوع دردی بشری و فراگیر است. اندوه اسارت و حسرت آزادی است که به‌عنوان مضمونی جهان‌شمول در زبان هنری و عادت‌زدای شعر، در من شاعر تبلور یافته است.

۱/۴. استعاره‌ها و مجازهای درد و اندوه به‌عنوان عنصری رمانتیک

شعر ارغوان متشکل از ده بند است؛ بند اول آن با منادا قرار دادن ارغوان و پرسش از او آغاز می‌شود. شاعر در این بند عصاره و چکیده تمام شعر را گنجانده است. شعر با لحنی پرافسوس و غمناک و از سر درد و حسرت در بندهای بعدی ادامه می‌یابد و در چهار بند پایانی با خواهش و التماسی که البته در پس خود، امید و انتظار شاعر را نهفته دارد، به پایان می‌رسد. نکته قابل توجه وجود معادله زیبا و هنرمندانه‌ای است که شاعر میان تعداد بندها در توصیف خود و «شاخه هم‌خون جدا مانده» وجودش - ارغوان - برقرار می‌کند. شعر در ده بند سروده شده است؛ از این ده بند، شاعر بند نخست و ششم را به طرح پرسش از ارغوان اختصاص می‌دهد. بعد از پرسش بند آغازین، در چهار بند حال خود را وصف می‌کند و بعد از پرسش بند ششم، در چهار بند پایانی به طرح درخواست خود از ارغوان می‌پردازد. این نشان از آن دارد که در نظر شاعر اهمیت وجود ارغوان کم از وجود خود شاعر نیست و چنانکه خود، در شعرش اظهار داشته جزئی از وجود اوست و چون ارغوان «شاخه هم‌خون جدا مانده» اوست، بی‌گمان می‌بایست نیمی از شعرش را به توصیف او اختصاص می‌داد.

عاطفه غالب بر این شعر، غم و اندوه و حسرت است و کاربرد واژگانی با بار عاطفی منفی همچون کورسو، رنجور، فراموشی، رخنه، رنگ رخ باخته، دلالت بر حزن و اندوه شاعر دارند. شاعر که در تنگنای دیوار زندان گرفتار شده است، خود را بیرون از دنیا، در گوشه‌ای می‌بیند که آسمانی بر سر ندارد و فضای آن، چنان عرصه را تنگ کرده که حتی نفس کشیدن بر وی دشوار شده است.

او برای توصیف نمادین وضعیت خود، از عناصر طبیعی چون آسمان، آفتاب، بهار، هوا، صبح و... استفاده می‌کند و اندوه روحی و غم‌زدگی و تحسّر خود را در محروم ماندن از این عناصر نشان می‌دهد: «آسمانی به سرم نیست /

از بهاران خبرم نیست / آفتابی هم ...» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

در این شعر، واژه «خون» به فراخور محتوا، چه به صورت مجزا و در تصویرسازی‌ها و چه در ارتباط با کلیت شعر، جایگاه مفهومی ویژه‌ای دارد و تکرار این واژه در ترکیباتی از نوع اسم یا صفت مشتق و مرکب نظیر هم‌خون، خون‌آلود، خون‌بار یا ترکیب‌های وصفی و اضافی نظیر خون پرستوها، پنجه خونین و خوشه خون، تداعی‌گر مفهوم مبارزه و حماسه‌ای است در راه نیل به آرمان‌های شاعر که رسیدن به آن آرمان‌ها نیازمند خون‌های بسیار است. علاوه بر این، دو صفت گلرنگ (جان گلرنگ) و گلگون (بیرق گلگون) نیز با تصویری عمومی که مبنی بر دلالت معنایی این واژگان به رنگ سرخ در اذهان دارد، نقش واژه خون را در ایجاد فضایی آکنده از درد و زخم و عصیان و مبارزه پررنگ‌تر کرده است. رنگ دیگری که هم‌سو با رنگ سرخ، در این شعر متناسب با محتوا و در جهت به تصویر کشیدن فضای فکری و القای حس ناامیدی شاعر به کار رفته است رنگ سیاه است که یک بار در توصیف دیوار زندان جایگزین آن شده است: آه این سخت سیاه / آن چنان نزدیک است / که چو برمی‌کشم از سینه نفس / نفسم را برمی‌گرداند. (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

چنانکه در چندین جای دیگر، کاربرد واژگانی چون ظلمانی، عزا، سوختگان و داغ، باز تداعی‌گر همان رنگ سیاه و بیانگر فضای تیره‌وتار و حس ناامیدی شاعر هستند، که به مدد آن‌ها فضای فکری شاعر به خواننده نموده شده است و حسی تیره‌وتار به ذهن مخاطب متبادر می‌شود. نماد محصول محور جانشینی واژگان است. نمادگرایان اشیاء و موضوعات جزئی و خرد را دست‌مایه درک حقایق و معانی عظیم می‌دانند. در تعریف چدویک از نماد آمده است: در نمادگرایی اشیاء فقط شیء نیستند بلکه نمادهایی از شکل‌های آرمانی‌اند که در پس آن‌ها پنهان شده‌اند (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۷). نماد، احساس و عاطفه را به مخاطب منتقل می‌کند و در حقیقت «تصویر نمادین، احساس را از درون مخاطب بیرون می‌کشد. هنگام خواندن یک متن نمادین، نوعی خلأ حسی و عقلی در درون ما به وجود می‌آید، نمادها احساس گنگی و گم‌شدگی در ما برمی‌انگیزند، این در حقیقت یک نوع القای حس است» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۸۲)؛ چنانکه در شعر ارغوان تصاویر متعدد از جمله «آسمانی به سرم نیست / از بهاران خبرم نیست / آنچه می‌بینم دیوار است»، «کورسویی ز چراغی رنجور / قصه‌پرداز شب ظلمانی است / نفسم می‌گیرد / که هوا هم اینجا زندانی است» و «هرچه با من اینجاست / رنگ رخ باخته است / آفتابی هرگز گوشه چشمی هم / به فراموشی این دخمه نینداخته است» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۷۵) احساس یأس، غم، رکود و زوال را به خواننده القا می‌کند. کاربرد این تصاویر نمادین، فضای شعر را به‌سوی نمونه‌ای از یک اثر سمبولیک اجتماعی سوق داده است. نمادها را استعاره‌های پرکاربرد تعریف

کرده‌اند و نوعی از آن‌ها را «نمادهای استعاری» دانسته‌اند که «هم دلالت‌گر است و هم صورتی طبیعی به همراه دارد» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۸۹)؛ پیکره اصلی این شعر را نمادهای استعاری و پرتکراری همچون شب، بهار، خورشید، صبح، چراغ، شمع و ... تشکیل می‌دهند که با توجه به روحیه شاعر و نظام فکر و اندیشه او تحلیل‌پذیرند و فضای اندوه توأم با امیدواری را در شعر ایجاد کرده‌اند.

عبارات حاج برخلاف شاعرانی که آگاهانه به خلق تصاویر دست می‌زنند، حصارهای خودآگاه را می‌شکنند و به شکلی کاملاً تصادفی صورت می‌پذیرد. شعر این دیوان با ترس شروع می‌شود: می‌ترسم/تخته ستر جعبه من را فشار نمی‌دهد / و عینک‌هایم پراکنده می‌شوند/ می‌خندم، خم می‌شوم،/ اما وعده‌های راز، به هم می‌رسند و گام‌ها می‌تابانند و پالتو وارد می‌شود/ همه در گردن هستند. در گردن، بانرها و (چپاولی) است (الحاج، ۱۹۹۴: ۲۷)

شعر با ترسی شروع می‌شود که بر شاعر چیره شده و همه نسبت‌ها و اصول از جمله درک روابط علی معلولی را در ذهن شاعر به هم زده است. فضاهایی که ذهن ناهشیار شاعر آفریده، ناخوشایندند، مانند اضطراب یا تعارضی که شاعر را در چنبره گرفته است. از این رو معلول‌ها یا بی‌علت‌اند یا علت‌های غریب و شگفت‌آوری دارند و گاه چنین می‌نماید که شاعر دچار توهم نمایی شده است. تصورات و تصاویر غیرارادی و تخیلات غریب و پراکنده شاعر مانند جعبه‌ای که سر آن را نمی‌فشارد و پراکنده شدن عینک‌ها، سپس لبخند و خم شدن همگی ناشی از تراوش‌های ناخودآگاه و نگارش خودانگیخته شاعر است که منطق ادبی را گم کرده است. جمع تصورات و تصاویر ناسازگار، چیرگی مطلق فضای فراخ رؤیا که لباس تن فضای طبیعی را می‌درد، شوریدن بر عادات ذهنی و زبانی، گسستن پیوسته‌ها و پیوستن گسسته‌ها و هجوم بی‌اختیار پارادوکس‌ها و متناقض‌ها از مشخصه‌های نگارش خودکار به شمار می‌روند در ادامه همان شعر، شاعر بی‌درنگ در مورد هجوم اندیشه‌های پراکنده واقع می‌شود و عبارات متفاوت و بی‌ارتباط، این‌گونه سیلان می‌کنند: تو را جستجو می‌کنم/توای لذت نفرین/ نسل تو برافتاده/ است، اثر انگشتان تو، حفر کننده‌ای است/ خواب مرا تسلیم خود می‌کند./ خواب، کرانه‌ای ندارد/ راهی را روی تخت‌خواب ترسیم می‌کنم: پنجره‌ای را باز و پرواز می‌کنم، زیر همسرم پنهان می‌شوم. (الحاج، ۱۹۹۴: ۲۷) نگارش این‌ها به‌وضوح مشهود است به شکلی که ابتدای این عبارات با انتهای آن‌ها بیگانه است. جستجوی لذت نفرین، خوابیدن، باز کردن پنجره و پرواز کردن و پنهان شدن، همگی از توالی‌های رؤیایگونه، وسواس گونه و اضطراب‌آور شاعر است که به همان شکل که خود را به شاعر می‌نمایانند به تصویر

درآمده‌اند:

برانگیخته می‌شوم/ برافروخته می‌شوم/ بیا فریاد می‌زنم/ بیا فریاد می‌زنم/ من شعار می‌دهم،/ پیروزی از آن علم است/ کژدم درهم‌شکسته می‌شود/ و این را به یاد می‌آورم تا بدون ناامیدی، بچه به وجود آورم (همان: ۲۸) چنان‌که می‌بینیم حوادث و جریان‌ها به ترتیبی غیرمنطقی و غیرواقعی شکل می‌گیرند و افکار متفاوت از ناخودآگاه شاعر می‌جوشند و به شکلی غیرارادی در نگارش ناخودآگاه و تصادفی جریان می‌یابند.

۴/۲. استعاره‌ها و مجازهای طبیعت به عنوان عنصری رمانتیک

ابتهاج با مفاهیم انتزاعی طبیعت، اشیاء و حیوانات همراه و همدل می‌شود و حالات روحی خود را به آن‌ها تسری می‌دهد. این حس هم‌جوشی وی موجب می‌شود تا احساس و آگاهی خود را به آن‌ها منتقل کند. از این رو، ابتهاج، خودش را در جایگاه مشبه، بیشتر به عناصر طبیعی چون: سبزه، چمن، درخت و... تشبیه می‌کند که گویای نوعی طراوت و تازگی در ضمیر ناخودآگاه اوست:

به سان سبزه، پریشان سرگذشت شبم
نیامدی تو که مهتاب این چمن باشی
(ابتهاج، ۱۳۸۶: ۹۵)

شاعر با برقراری پیوند با طبیعت، نوعی نوآوری مبتکرانه در حوزه کاربرد تشبیه در غزل ایجاد کرده است. او همچنین با برقرار کردن ارتباط بین عناصر انتزاعی و عناصر دیگر به‌ویژه عناصر طبیعی، فضای گسترده‌تری برای درک زیبایی کلامش ایجاد می‌کند. این ابتکار، احساس لطیف شاعرانه را هرچه بیشتر شفاف و روشن می‌سازد و به خواننده القا می‌کند. البته، مفاهیم انتزاعی که ابتهاج در شعرش به کار گرفته است، چندان گسترده و وسیع نیست، ولی در میان آن‌ها مفاهیمی چون: عشق، امید، غم و آرزو، نمود بیشتری دارد. تشبیهات مرتبط با این مفاهیم، اغلب به صورت بلیغ هستند. شاعر، ماهرانه در عناصر طبیعی دخل و تصرف می‌کند و عناصر انتزاعی را با قدرت تخیل به آن‌ها پیوند می‌زند و نوآوری ایجاد می‌کند. عشق مفهومی انتزاعی است که برای مخاطب از راه عینی محسوس نیست، اما ابتهاج با تشبیه کردن آن به آب، میان آن و عنصری طبیعی ارتباط برقرار می‌کند و درک آن را برای مخاطب آسان‌تر می‌سازد:

به آب عشق توان سُست پاک دست از جان
چه عاشق است که دست از جهان نشسته هنوز

(همان: ۲۱۲)

مرگ نیز عنصری انتزاعی است که ابتهاج آن را به عنصری طبیعی، یعنی داس تشبیه می‌کند و از این طریق، آن را برای مخاطب عینی و محسوس می‌سازد.

تگرگ از درختان فرو ریخت برگ
درو کرد این کشته را داس مرگ
(همان: ۲۴۱)

یکی از زیباترین و پیچیده‌ترین انواع تشبیه، نوع تمثیلی آن است. در اشعار ابتهاج با این تشبیه در خلق تصاویر شعری مواجه هستیم:

سپر از سایه خورشید قدح کن زان پیش
کز کماندار فلک تیر شهابی بخوریم
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۹۲)

همچنین:

ز چاه غصه رهایی نباشدت، هر چند
به حسن یوسف و تدبیر تهمتن باشی
(همان: ۹)

به دورپردازی‌های تخیل و اندیشه شاعرانه نمی‌توان دستبند زد و آن را در محدوده‌ای خاص تردیدی نیست که زندانی کرد. گاه شاعر، ناگزیر است برای درک تاریخی و حتی عاطفی اکنون و آینده، نگاهی به گذشته بیفکند. می‌تواند احساس و تخیلی معاصر حس نوستالژیک موجود در یک اثر به معنای واپس‌گرایی نیست. یک شاعر یک اثر هنری تبدیل کند و از سوری شکل را که به گذشته او مربوط است به طرزی ماهرانه به جوهر و در نتیجه به دیگر، صرف نگاه به اکنون و آینده، از پس پرده فرسوده تصاویر و قوالب شعری، نمی‌تواند نشان‌دهنده ذهنیتی زنده و پویا باشد. از این حیث تصاویر اشعار ابتهاج اگرچه در آغاز در بند نگاه سنتی اشعار کلاسیک است، اما از دهه پنجاه به بعد متعالی و پخته‌ترند:

برسان باده که غم روی نمود ای ساقی
این شبیخون بلا باز چه بود ای ساقی
حالیا نقش دل ماست در آینه جام
تا چه رنگ آورد این چرخ کبود ای ساقی
تیره شد آتش یزدانی ما از دم دیو
گرچه در چشم خود انداخته دود ای ساقی
(ابتهاج، ۱۳۷۸: ۱۴۰)

هوشنگ ابتهاج در اشعار خود از نمادهای طبیعت به‌عنوان نمادهای کلیدی در تصویرسازی اشعار اجتماعی و حتی سیاسی استفاده می‌کند. در بیت زیر جنگل، سرزمینی است که گرفتار ظلم و ستم و خفقان شده است و سروهایش که نماد آزاد خواهان هستند، در این محیط غم‌زده، نابود می‌شوند:

ای جنگل ای انبوه اندوهان دیرین
نجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد
(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۷۰)

یکی از خصیصه‌های مهم و بارز مکتب رمانتیسم طبیعت‌گرایی است. روحیه انزوای طلبی شاعران رمانتیک و گرایش آنان به عزلت سبب گشته تا آنان به طبیعت روی آورند. طبیعت را به عنوان محل امنی برای تسکین دردها و دغدغه‌ها دانسته و آن را به عنوان سنگ صبوری برای خود برمی‌گزینند. علت اهمیت یافتن طبیعت نزد شاعران مکتب رمانتیک شاید از این جهت باشد که «هر شاعر رمانتیکی طبیعت را پاک و خالی از تظاهر، کینه و نیرنگ می‌بیند و خود را در دامن طبیعت خشنود می‌یابد و معتقد است که طبیعت او را دوست دارد و به‌سوی خود فرامی‌خواند» شاعر رمانتیک در طبیعت برای خود هم‌صحبتی می‌یابد که همانند آن را در جامعه نمی‌توان یافت: «شب را سیاه کرده‌اند/ که آرامش مرا سیاه کنند/ این سیاهی تمامی ندارد/ همه زندگی مرا شب گذراند/ کودکی سیاه/ جوانی سیاه/ و پیر سالی ام سیاه/ هر چه سفید پوشیدم فایده‌ای نداشت/ حتا امروز که ازدست‌رفته‌ام (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۷۸)

۳/۴. استعاره‌ها و مجازهای مرگ به عنوان عنصری رمانتیک

در نگاه ابتهاج مرگ و یادکرد آن با مرگ‌اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ‌اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان‌هاست؛ درحالی‌که مرگ در شعر ابتهاج، چنانکه در نمونه‌های اشعار خواهیم دید، تفسیر دیگری داشته و دریچه‌ای است که امید دیگری را بر او می‌گشاید. شفیع کدکنی در توصیف فضای یأس آلود دهه سی می‌گوید: در نتیجه همین حس و مضمون مرگ و یأس، در کنار آن مضمون دیگری رشد کرد و آن پناه بردن به افیون و مستی و گریز از هوشیاری و ستیز و مبارزه است... اندک‌اندک مضامین و تم‌هایی از قبیل ستایش میخانه و می و پناه بردن به افیون رواج یافت و بسیاری از شاعران این نسل در غبار گم شدند (شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۱). در مجموعه چند برگ از یلدا شاعر می‌کوشد به واقعیات اجتماعی و سیاسی توجه بیشتری نشان دهد. در اشعار این مجموعه نیز رگه‌هایی از رمانتیسم قابل تشخیص است (حسین پور چافی، ۱۳۸۴: ۷۹)؛ مانند بوسه که در آن، شاعر مفاهیم سیاسی و انقلابی همچون لبخند زدن مردان به هنگام مرگ را به گونه رمانتیک زیر به تصویر کشیده است: گریه‌اش افتاد در من بی‌امان/ در میان اشک‌ها، پرسیدمش/ خوش‌ترین لبخند چیست؟ / شعله‌ای در چشم تاریکش شکفت/ جوش خون در گونه‌اش آتش فشاند/ گفت لبخندی که عشق سربلند/ وقت مردن بر لب مردان نشانده/ من ز جا برخاستم بوسیدمش (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۹)

او مرگ مردان مرد را نتیجه سنگین شدن و شیرینی‌شان می‌داند که به‌ناچار باید درخت زندگی را رها کنند. دلاور مردان عرصه نبرد که با لبخند به استقبال مرگ رفتند، الهام‌بخش ابتهاج برای ارائه تصویری دوست‌داشتنی و جاودانه از مرگ هستند. و هنگامی که یاران/ با سرود زندگی بر لب/ به‌سوی مرگ می‌رفتند/ امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشمشان لبخند/ به شوق زندگی آواز می‌خواندند/ و تا پایان به راه روشن خود باوفا ماندند (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

مرگ، جزء مهم زندگی است که بدون آن زندگی معنا ندارد زمانی با دیده ترس، زمانی انکار و گاهی هم مشتاقانه به آن می‌نگریستند. نگرش متفاوت انسان‌ها نسبت به مرگ در آثار آن‌ها نیز متجلی می‌شود. الحاج از نگاه به مرگ غافل نمانده است. او هیچ‌گاه با ترس و بیم به مرگ نمی‌نگرد و همواره نگرشی مشتاقانه به مرگ دارد؛ اما نگرش او به مرگ در دو موضع فکری متفاوت است. در حیطه رمانتیسم فردی- که منتهای هدف و آرزوی شاعر رسیدن به معشوق است - از مرگ در مقابل وصال معشوق، ترس و بیمی ندارد؛ در نتیجه او به این‌که پیش پای معشوق و در راه وفای او بمیرد، افتخار می‌کند:

هر انسان سرنوشتی دارد/ سرنوشت یکی زندگی ست/ سرنوشت دیگری عاشقی ست/ و سرنوشتی مرگ است /
همه انسان‌ها می‌توانند عاشق شوند/ اما کسی نمی‌تواند عاشقانه زندگی کند/ تنها عاشقانه می‌میرد/ فاصله عشق/
و زندگی مرگ است/ این سرنوشت انسانی ست (الحاج، ۱۹۹۴: ۹۲)

مرز گذشته، حال و آینده درهم می‌شکند، گویی زمان حال، استمرار مطلق دارد و مدار گذشته و آینده را از میان برداشته است. چنین زمانی که ابتدا و انتها ندارد بی‌زمان است: تصاویر شعری این دیوان از تاریکی درون شاعر برمی‌خیزند به همین دلیل حاج، زمان و مرگ را یکی می‌داند:

تکرار چشمگیر واژه شب و دیگر واژه‌هایی که بر تاریکی دلالت می‌کنند از دلالت‌های عمیق روان‌شناختی خالی نیست. در عالم تاریکی و شب، سلطه ضمیر آگاه بر نهاد، به حداقل می‌رسد تا ضمیر ناخودآگاه بتواند امیال سرکوب‌شده را نشان دهد.

شب و تاریکی، شاعر را با عمیق‌ترین لایه‌های درونش مواجه می‌سازد و نفس عریان او را نشان می‌دهد. رنگ‌های تیره‌ای که شاعر مرتب به آن اشاره می‌کند بیانگر ماهیت رمزگونه غرایزی است که برآورده ساختن آن‌ها از گذشته‌های دور در با از میان رفتن زندگی و رقم خوردن مرگ، یکسان قلمداد می‌شده است. تصاویری که از درون می‌جوشد سایه سد نگین پژواک را حمل می‌کند:

شب و روز زنگ‌های «کمک، کمک» در روده‌ها به صدا درمی‌آید/ و شیشه‌ها برهنه‌اند و صدا را قطع می‌کنند. / در پوست‌هایمان آراسته گشته‌اند، تاریخمان را پوشیده‌اند،/ خوراکی از خونی سیل‌آسا، از سم، امیدی نیست/ شیشه یا عقرب. خون‌مردگی، خون مکیدن، / شب‌هایی که زیر سم‌هایشان واژگون می‌شویم. (الحاج، ۱۹۹۴: ۳۹)

سرانجام تاریکی و سایه‌های هولناک و مخوف، بر فضای زمانی شعر حاکم است و آشوب و نابسامانی زمان

را بیشتر کرده است: «سایه صرع، بهار را می‌گستراند / بامدادان، کشتار و پیروزی، همدیگر را در آغوش می‌کشند و من از حسادت، رخساره‌ام (صورت‌م) را از تنم درمی‌آورم» (همان: ۳۰).

نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش، بررسی مجاز و استعاره به‌عنوان ابزار رمانتیسیسم زبانی در مجموعه اشعار انسی الحاج و ابتهاج در چهارچوب شناختی است. پس از بررسی اشعار این دو شاعر این موارد مشخص گردید: یافته‌های پژوهشی حاکی از آن است که انواع مجاز و استعاره، که بر اساس چهارچوب نظری (لیکاف و جانسون ۱۹۸۰)، نانبرگ (۱۹۹۵)، فاس (۱۹۹۷)، کووچش و رادن (۱۹۹۸) شامل ده نوع مختلف هستند، در سراسر دیوان اشعار این دو شاعر ابتهاج به میزان گوناگون وجود دارند. دیوان اشعار این دو شاعر مشتمل بر ۱۲۸۵ بیت می‌باشد که در بیش‌تر ابیات؛ یعنی ۹۰۸ بیت از آن، می‌توان انواع مجاز و استعاره را طبق چهارچوب مذکور، یافت.

وجود چنین میزان بالایی از کاربرد انواع مختلف مجاز و استعاره در دیوان اشعار این دو شاعر، خود تأییدی روشن بر گفته زبان‌شناسان شناختی، ازجمله لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴۱-۳۵) است که معتقدند وقتی انسان کلامی را بیان می‌کند، حتماً در جریان کلام خود، از مجاز و استعاره استفاده می‌کند، زیرا ماهیت تفکر انسان، مجاز و استعاره است و زبان تنها نمودی از تفکر مجاز و استعاره است. در اینجا، منظور از زبان، نه تنها زبان نثر است، بلکه زبان شعری نیز هست، زیرا لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۱۸۶) بیان می‌کنند که مجاز و استعاره شعری، تنها بسطی از نظام متعارف روزمره ما، از تفکر مجاز و استعاره است.

مهم‌ترین موضوعاتی که ابتهاج درباره آن‌ها دست به ایجاد مجاز و استعاره می‌زند، عبارت‌اند از: «اعضای بدن انسان»، «جهان»، «آسمان»، «خورشید»، «ماه»، «گل‌ها»، «درختان» و «خاک».

ابتهاج در میان اعضای بدن انسان، بیش‌تر کلمه «دست» را ذکر می‌کند که به‌صورت مجاز و استعاره، مفهوم «کمک کردن به دیگران» را انتقال می‌دهد. همچنین، «جان‌پنداری»، «رنگ»، «شکل» و ویژگی‌هایی هستند که ابتهاج در توصیف «آسمان»، «خورشید»، «ماه»، «گل‌ها» و «درختان» به آن‌ها توجه داشته است. درباره جهان، او بیشتر مفهوم «زودگذر بودن» آن را از طریق مفاهیم مجاز و استعاره، بیان می‌کند. درنهایت، ابتهاج واژه خاک را به‌صورت مجاز و استعاره به کار می‌برد تا به جنس و شکل اولیه «انسان‌ها» که از خاک ایجاد شده‌اند و به آن برمی‌گردند، اشاره کند.

تمامی عناصر یادشده، مانند «اعضای بدن انسان»، «خورشید»، «ماه» و... که شاعر برای ایجاد مجاز و استعاره

در اشعار خود از آن‌ها بهره می‌گیرد، ناشی از تأثیر جهان خارج و عناصر درون آن، بر تجارب شاعر است. این یافته، نیز موافق با نظر زبان‌شناسان شناختی مانند (بارسلونا، ۱۹۵۲: ۱۵) و لیتلمور (۲۰۱۵: ۱۹۷-۴) است که معتقدند پدیده مفهومی مجاز و استعاره، در اثر تجارب انسان از جهان خارج به دست می‌آید و درک ما از جهان خارج و پدیده‌های درون آن، به صورت مجاز و استعاره انجام می‌گیرد.

در یک نظر اجمالی به دیوان اشعار این دو شاعر، می‌توان دریافت که ابتهاج به سادگی، روانی و هرچه ملموس‌تر کردن مفاهیم انتزاعی توجه ویژه‌ای دارد. او این مهم را از طریق مجاز و استعاره به دست می‌آورد. به عنوان مثال، وی عبارت «سرای آب و گل»، که معنای عینی‌تری دارد، را به کار می‌برد تا به مفهوم «جهان»، که معنای انتزاعی‌تری دارد، اشاره کند. در واقع، ابتهاج با استفاده از مجاز و استعاره، به جنس اولیه «جهان» که از «آب و گل» خلق شده است، اشاره می‌کند و از این طریق معنای «جهان» را ملموس‌تر می‌سازد. این یافته، نیز تأییدی صادق بر مدعای زبان‌شناسان شناختی مانند لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۴۱-۳۵) است، که بیان می‌کنند مجاز و استعاره مفهومی برای هرچه ملموس‌تر و روشن‌تر کردن مفاهیم انتزاعی و پیچیده به کار می‌رود.

یکی دیگر از نتایجی که از تحلیل دیوان اشعار این دو شاعر به دست آمد، این است که ابتهاج با کاربرد مجاز و استعاره قصد دارد در کنار انتقال یک معنا و مفهوم مشخص از یک واژه، هم‌زمان به دیگر ابعاد معنایی آن واژه نیز اشاره کند. به عنوان مثال، او با ذکر واژه «خون»، علاوه بر آنکه، معنای «انسان‌ها» را بیان می‌کند، به بُعد معنایی دیگری از آن، یعنی از «خون بودن انسان‌ها»، در ضمن آن، اشاره می‌کند. یافته فوق نیز تأییدی بر گفته لیتلمور (۲۰۱۵: ۱۹۷-۴) است که معتقد است از طریق مجاز و استعاره مفهومی می‌توان بیشترین مفاهیم را در قالب کمترین تعداد کلمات ممکن، انتقال داد و همچنین به ابعاد معنایی مختلف یک واژه اشاره کرد.

ابتهاج با استفاده از نقش برجسته‌سازی مجاز و استعاره، می‌کوشد تا برخی ویژگی‌های یک پدیده را پررنگ و مهم نشان دهد. به عنوان مثال، وی در اشعار مختلف خویش، واژه «ماه» را برای توصیف «چهره شخص موردنظر خود» به کار می‌برد و از این طریق، بیش از سایر ویژگی‌ها، بر ویژگی «زیبایی خیره‌کننده» آن چهره، تأکید می‌کند و آن را برجسته می‌نماید. یافته یادشده نیز در راستای تأیید نظر لیتلمور (۲۰۱۵: ۹۰-۷۳) است، مبنی بر آنکه، به وسیله نقش برجسته‌سازی مجاز و استعاره می‌توان برخی صفات یک پدیده را با اهمیت و پررنگ جلوه داد.

از ویژگی‌های رمانتیسم بازگشت به طبیعت، است که در اشعار الحاج به چشم می‌خورد و در برخی اشعارش به تشبیهاتی در این حوزه دست‌زده است که هدف نهان در اشاره به طبیعت در اشعار وی باز یافت اصالت انسانی

است.

از دیگر ویژگی رمانتیسم که در شعر الحاج هم به چشم می خورد استفاده از عبارت های ساده و راحت، توصیف کردن چیزهایی که حقیقتاً آن ها را دیده و درک کرده است. پروبال دادن ذهن و جایی و گره دادن احساس و خیال به همدیگر از ویژگی اشعار این شاعر عرب است؛ و اما آنچه درباره رمانتیسم موجود در اشعار وی می توان گفت، حاکی از آن است که: رمانتیسم ضرورت و نیاز زمانه وی بود. نکته دیگر آنکه رمانتیسم وی به شعر جان تازه ای بخشید و شعر وی را از حالت رسمی، بیرون آورد و فضاهای تازه ای بدان بخشید و اجازه داد تا خیال هر چه می تواند پروبال بگیرد. در سایه این میدان های جدید خیال پردازی ها بود که واژگان پر بارتر و عاطفی و حساس تر شد. به علاوه، وی توانست، بار دیگر عشق و مهرورزی را یادآور شود. وی یادآوری کرد که انسان ذاتاً دوستدار سادگی، مهربانی، زیبایی و لطافت زندگی است. اینکه در ورای محاسبات دقیق عقلانی، دلی نیز وجود دارد که معیار سنجش دیگری را از نوع روحانی و معنوی دنبال می کند تا جایی که «حساسیت عاطفی یک قلب پر شور، از قضاوت خشک یک عقل آرام و خونسرد ارزش بیشتری» پیدا می کند.

آنسی الحاج، گزارش احساسات و عواطفی چون غم و اندوه که با زبانی صمیمی، روان و دل نشین از دغدغه هایمان سخن می گوید، غم و اندوه گاه از هجران معشوق، دوری از وطن و مرگ عزیزان، و گاه نیز ناکامی ها، شکست ها و یا غم افراد جامعه و دیگران نشأت می گیرد. الحاج غم و اندوه خود و جامعه را به گونه ای بیان می دارد که خواننده را با خود همدل می کند. این احساس بیشتر از غم افراد جامعه ابراز می شود و شاعر را نیز در غم فرومی برد. در نگاه آنسی الحاج مرگ و یادکرد آن با مرگ اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان هاست؛ در حالی که مرگ در شعر الحاج، تفسیر دیگری داشته و دریچه ای است که امید دیگری را بر او می گشاید. وی در این قصیده از دیوان لن، شب را حامی معشوق خود خطاب می کند.

کتابنامه

- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۸۵). تاسیان. تهران: کارنامه
- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۷۸). سیاه‌مشق. تهران: نشر کارنامه.
- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۹۰). آینه در آینه (برگزیده شعر). به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ بیست و سوم. تهران: چشمه.
- امین مقدسی، ابوالحسن؛ فولادی، مریم؛ علی‌یاری، مریم. (۱۳۹۷). «بررسی و تحلیل عنصر زمان در شعر انسی الحاج با تکیه بر دیوان لن». لسان مبین. دوره ۱۰. شماره ۳۴: ۵۰-۲۷.
- بارسلونا، آتونینو. (۱۹۵۲). استعاره و مجاز و استعاره بارویکردی شناختی. ترجمه: فرزانه سجودی، لیلا صادقی و تینا امراللهی. تهران: انتشارات نقش جهان. (۱۳۹۰).
- چلدویک، چارلز. (۱۳۷۵). سمبولیسم. ترجمه مهدی سحابی. تهران: نشر مرکز.
- الحاج، انسی. (۱۹۹۴). لن. بیروت: دار الجدید، الطبعة الثالثة.
- الحاج، انسی. (۱۹۹۷). خواتم ۲. ریاض: الریس للکتاب و النشر. الطبعة الأولى.
- حسن دخت فیروز، سیما. (۱۳۸۸). بررسی استعاره از دیدگاه شناختی در اشعار فروغ فرخزاد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس.
- حسین پور چاف‌ی، علی. (۱۳۸۴). جریان‌های شعری معاصر فارسی (از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷). تهران: امیرکبیر.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۹). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- رسول‌نیا، امیرحسین؛ آقاجانی، مریم. (۱۳۹۱). «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری». نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه کرمان. دوره ۳. شماره ۶: ۹۴-۷۵.
- روشن، بلقیس؛ اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی. تهران: نشر علم.
- سراج، اشرف؛ محمودی بختیاری، بهروز. (۱۳۹۷). استعاره‌های هستی‌شناختی در شاهنامه‌ی فردوسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی. پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت. دوره ۷. شماره ۲: ۹۴-۷۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چاپ دوم. تهران: سخن.
- صرفی، محمدرضا. (۱۳۸۸). صور بیانی مضاعف در شعر فارسی. پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱. بهار.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- طهماسبی‌عدنان؛ امینی، ادریس. (۱۳۹۳). سوررنالیسم در شعر انسی الحاج. مجموعه «لن». نشر مجلات علمی دانشگاه تهران. دوره ۶. شماره ۲: ۴۸-۲۷.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۳). بلاغت تصویر. تهران: سخن.

گندم‌کار، راحله؛ طیب زاده، امید. (۱۳۹۶). «بررسی مجاز و استعاره در زبان فارسی بر مبنای نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی». فصلنامه علمی-پژوهی و زبان پژوهی دانشگاه الزهراء. سال ۹. شماره ۲۳.

محمدپور، محمدامین؛ بابا صفری، علی اصغر. (۱۳۹۴). بررسی ویژگی‌های محتوایی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج. مطالعات زبانی و بلاغی. ۶(۱۱): ۱۲۱-۱۴۲. doi: 10.22075/jlrs.2017.1842.

میرزایی، لیلا. (۱۳۹۶). جلوه‌های رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج. تهران: ندای کارآفرین.

یاکوبسن، رومن. (۱۳۸۶). قطب‌های استعاره و مجاز و استعاره در زبان پریشی. ترجمه: مریم خوزانی. مجله زبان‌شناسی و نقد ادبی.

Fass, D. (1997). "Metonymy & Metaphors: What 's the difference?." Computing research laboratory. New Mexico state university: New Mexico press.

Lakoff, G. (1993). " The contemporary theory of metaphor". Metaphor & Thought. Andrew ortony (ed). Cambridge: Cambridge university press. pp. 202 – 205.

Lackoff, G. & Johnson, M. (1980). Metaphors, We Live By. Chicago: Chicago university press.

Lakoff, G. & Turner, M. (1989). More than cool reason. Chicago: Chicago university press.

Langacker, R. W. (2008). Cognitive grammar. Oxford: Oxford university press.

Littlemore, J. (2015). Metonymy: Hidden Shortcuts in Language, Thought & Communication. Cambridge: Cambridge university press

Nunberg, G. (1995). " Transfer of meaning". Journals of Semantics.12, pp 109 – 132-Radden, G. &Kovecses, Z. (1998). "Towards A Theory of Metonymy". The cognitive linguistics reader, 335-359.

Radden, G. (1999). The Cognitive Approach to Natural Languages. Inp. Martin (Ed.) Thirty years of Linguistic Evaluation, (pp. 513-541). Amsterdam: John Benjamin Publishing Co.

Stockwell, p. (2002). Cognitive poetics, An introduction. London: Routledge.